**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه دوم**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و پنجم\_14 اردیبهشت1399**:

بحث در این بود که آیا نتیجۀ دلیل انسداد مهملةٌ او معینةٌ به طور مشخص آیا ظن که بنابر انسداد حجت می شود من ای سبب حصل یا نه از سبب خاصی؟

جوابی را بر مبنای میرزای قمی عرض کردیم و بعدا هم دسته بندی خواهیم کرد و تکرار. اما بر غیر مبنای میرزا پرانتزی باز شد، قبل از اینکه به جواب سوال برسیم -به که این که نتیجه انسداد مهمل است یا معین- و ان این که آیا تقریر دلیل انسداد بنابر کشف است، یا بنابر حکومت؟ دو مبناست.

مبنای کشف می گوید حال که مقدمات انسداد تمام شد، ما کشف می کنیم، از این که شارع حکم کرده است به لزوم عمل به ظنون، در حقیقت عقل در اینجا بنابر این مبنا نقش کاشف را دارد، لا الحاکم، و الحاکم هو الشارع، و الحکم هو لزوم العمل بالظن، عند انسداد باب العلم و العلمی، چون میگفتیم، از یک طرف همه راه ها بر ما بسته شده است، باب علم و علمی. از سویی احتیاط کلی هم نمی توان کرد، برائت هم کلا نمی توان قائل شد و ذمه ما هم به تکالیف مشغول است، خب در اینجا به جز عمل به ظنون عقل راهی را برای ما معین نمی کند، اما عقل چه می گوید، عقل نمی گوید برو به ظن عمل کن، عقل می گوید در چنین جایی شارع نمی تواند تو را یله و رها بگذارد، شارع ظنون را در چنین جای حجت و مرجع قرار داده است، یا شما بگویید شارع از عمل ما به همه این تکالف منصرف شده است و کلا از ما تکلیف نمی خواهد یا بگویید از ما علم می خواهد، خب من که علم ندارم، یا از ما عمل به ظن خاص می خواهد، آن را هم که نداریم، انسداد است، به جز این که عقل بگوید شارع امتثال ظنی خواسته است راه دیگری نداریم، فتعین.

این تقریر بنابر کشف. پس بنابر کشف عقل شد کاشف، شارع شد حاکم، اما دومی حکومت، بنابر حکومت عقل می شود حاکم، منشا حکم به وجوب امتثال ظنی خود خود خود عقل است، جای شرع اینجا نیست، یعنی عقل می گوید اگر عمل به این ظن را ترک کردی، معاقبی، حسن عقاب هست. این یک. و عقل می گوید بیش از این ظنون هم بر تو تکلیفی نیست، چطور زمانی که تحصیل علم ممکن بود، عقل می گفت باید بروی علم به حکم خدا پیدا کنی و ظنون کافی نیست، الان هم همین است، ببینم آیا آن زمانی که علم ممکن است، و ظنون کافی نیست این را شارع گفت یا عقل گفت؟ عقل می گوید دیگر لزوم العمل بالعمل فی زمان امکان العلم و عدم جواز مراجعه به ظنون، این خودش دیگر از مجعولات شارع نیست، مثل کجاست؟ مثل خود بحث اطاعت و عصیان است، شما کافی است، دو چیز را ملاحظه کنید:

1. این که خداوند متعال مولای توست، این را تصور کن و تو عبدی.
2. خداوند فرموده است صلِ و خداوند فرموده است لا تشرب الخمر.

همین که این دو مطلب را فرض کردی دیگر منتظر حکم سوم شارع نباشد که اطع، اطاعت کن، عصیان نکن، چون همین که فهمیدی او جل و علی است و تو عبد و همین که فهمیدی که مولا فرموده صلِ و لا تشرب الخمر. اطاعت و عصیان به حکم عقل است نه احکام مجعوله شارع. بلکه خود عقل استقلال دارد بر این. نه این که عقل بیاید کشف از حکم شارع بکند.

یک جمله ایی است در کتاب در صفحۀ 466 توجه بکنید:

بل شیءٌ یستقل به العقل لا علی وجه الکشف

نه این که عقل کاشف باشد، عقل مستقلا حاکم است، همچنان که در اصل اطاعت و عصیان العقل هو الحاکم لا الکاشف، در کیفیت اطاعت هم العقل هو الحاکم لا الکاشف. در زمانی که علم ممکن است علم، در زمانی که علم ممکن نیست، ظن خاصی هم نیست، مطلق ظنون.

ان قلتَ این باعث شد که یک جا پیدا کنید حکم عقل باشد، حکم شرع نباشد، در حالی که قاعده ملازمه می گوید هر چیزی را که عقل حکم کند، شرع هم حکم می کند چطور می گویید حکم نمی کند شارع؟

قلتُ: أنّ التلزم بین الحکمین إنما هو مع قابلیة المور لهما.

مورد هم مورد حکم عقل بتواند باشد، هم مورد حکم شرع بتواند باشد اما اگر یک جایی فقط قابلیت حکم عقل بود، اصلا قابلیت حکم شارع نبود ، اینجا اصلا تلازم معنا ندارد، اصلا اقتضا ندارد حکم شارع. هر جا حکم شارع اقتضا داشت، حکم عقل هم اقتضا داشت، آن وقت عقل حکم کرد، شارع هم حکم می کند، اینجا اساسا شارع نمی تواند حکم بکند، همچنان که در اصل اطاعت شارع نمی تواند حکم کند و الحاکم هو العقل، در اینجا هم که کیفیت اطاعت است الحاکم هو العقل.

ان قلتَ: این همه روایات و ایاتی که دارید در مورد اطاعت خدا، عدم عصیان خدا و رسول این ها را چه می گویید؟

قلتُ: این ها همه ارشادی است و مثل اوامر طبیب است نه این که حالا که من اطاعت می کند هم حکم عقل را و هم حکم شرع را پس دو تا ثواب میبرم یا بگوید حالا که نماز می خوانم دو تا ثواب می برم، یکی ثواب اطاعت خدا را و دیگری ثواب نماز، شراب خورد کسی دو تا کتک می کند، یکی عصیان خدا کرده، کتک می خورد و یکی شراب خورده، کتک می خورد این ها یکی است، همان عقابی که همان ثوابی که بر نفس مامور به است همان است، دیگر اطاعت کردن جداگانه ثواب ندارد، عصیان کردن جداگانه عقاب ندارد، عصیان به همین است که نماز نخواند، اطاعت به این است که نماز بخواند تمام. پس قول به حکومت حرفش این است که العقل هو الحاکم، نه العقل هو الکاشف.

حال باز مطلب ادامه دارد این اشء الله در جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.